

گفت‌وگو با ولفگانگ اشتریک، جامعه‌شناس آلمانی

یورو، خطایی سیاسی

ترجمه: فرید دبیر مقدم

ماه‌ها از شکست رقت‌انگیز سیریزا در یونان می‌گذرد، ائتلاف چپ یونان که پس از کسب قدرت موجی از امید و جنبش مردمی را در یونان و سرتاسر اروپا برانگیخت. در این مدت مسئله یونان و بحران اروپا به بحث روز روشنفکران بدل شد و بسیاری یوروکراسی اروپایی به سردمداری تروئیکا را به معنای پایانی بر ارزش‌های آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه قلمداد کردند. گفت‌وگوی حاضر با ولفگانگ اشتریک، متفکر آلمانی، گرچه در بخصه مذاکرات یونان صورت گرفته و ردپای بحث‌های روز در آن به چشم می‌خورد ولی به جهت ایده‌های اشتریک در خصوص اروپا، حائز اهمیت است. گذشته از آن، مسئله یونان فقط به این کشور خلاصه نمی‌شود و آینده اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و جهانی را دربر می‌گیرد که «ریاضت اقتصادی» اصل بی‌چون‌وچرای آن است. ولفگانگ اشتریک در مصاحبه‌ای با پایه‌ای برای تحلیل دقیق از مذاکرات بر سر بردهی یونان می‌داند. مدیر مؤسسه اگر بخواهیم از دور باطل اروپا با بازار آزاد محکوم به ریاضت اقتصادی خارج شوسیم باید با یک برتون‌وودز اروپایی نو شروع کنیم و یورو را به‌عنوان یک پول واحد کنار بگذاریم. «یورو مساوی با اروپا نیست»؛ ولفگانگ اشتریک این جمله را پایه‌ای برای تحلیل دقیق از مذاکرات بر سر بردهی یونان می‌داند. مدبر مؤسسه ماکس پلانک برای مطالعات جوامع در کلن توضیح می‌دهد که «مساوی‌دانستن پول واحد با اروپا فقط یک ایدئولوژی است و در خدمت پوشاندن منافع معمول». منافع کشورهای شمال اروپا دربرابر منافع کشورهای جنوب؛ منافع سرمایه مالی بین‌المللی دربرابر منافع مردمان مدیترانه؛ منافع «اهل بازار» (market people) دربرابر منافع «شهروندان» (state people)؛ منافع سرمایه‌داری در برابر منافع دموکراسی. برای نویسنده کتاب «خرید زمان: بحران به‌تعویق افتاده سرمایه‌داری دموکراتیک» مورد یونان صرفا نمایانگر جدیدترین شکل فرایند ازبین‌بردن نظام سرمایه‌داری دموکراتیک پس از جنگ جهانی دوم است. یعنی نظامی که تلاش کرده دموکراسی و سرمایه‌داری را در پیوندی شکننده و بی‌ثبات کنار هم نگه دارد و به پیمانی اجتماعی منجر شده که اکنون دیگر از بین رفته است؛ حتی در خود اروپا. و دقیقا به‌خاطر اتحادیه‌ اروپایی که به «موتور آزادسازی سرمایه‌داری اروپا و ابزار نتولیرالیسم» تبدیل شده است و به دلیل پول واحدی که در خدمت «منافع بازار» است. از نظر ولفگانگ اشتریک، یکی از تأثیرگذارترین جامعه‌شناسان حال حاضر، اگر بخواهیم از دور باطل اروپای مبتنی بر بازار آزاد محکوم به ریاضت اقتصادی خارج شویم، باید با کنار گذاشتن یورو به‌عنوان پولی واحد شروع کنیم. با یک برتون‌وودز اروپایی نو.

❧ در کتاب «خرید زمان» که در سال ۲۰۱۳ منتشر شد از ظهور یک نیروی سیاسی چپ در یونان استقبال کردید که «بتواند به‌صورت یک‌طرفه روی بدهی‌های کشور خط بکشد». دو سال پس از این گفته، آن نیروی چپ، یعنی سیریزا، دولت را در دست دارد اما مذاکرات بر سر «تعهدات» یونان همچنان ادامه دارد. ارزیابی شما از اختلافات موجود بر سر بدهی‌های یونان چیست؟

فکر می‌کنم این نبردی است میان اروپای شمالی، به سردمداری آلمان و کشورهای حوزه مدیترانه، آنچه به مردمان اروپا به‌عنوان فرایند اتحاد معرفی می‌شود در واقعیت فرایندی است که از طریق آن اروپای شمالی و سرمایه‌داری بین‌المللی هژمونی خود را بر کشورهای حوزه مدیترانه تثبیت می‌کند، به‌نحوی‌که به جزئی از آن سرمایه‌داری‌ای تبدیل شوند که متضمن غلبه نظام‌های مالی و تنظیم سیاست‌های بودجه کشورهاست تا با خواسته‌های آنان همخوان باشد. همه اینها نشات‌گرفته از یک تصور اشتباه است؛ این تصور که یک اقتصاد بازار مشترک قطعا به هم‌گرایی در رفاه و رونق همه کشورهای دخیل می‌انجامد. اما عکس آن درست است. در اتحادیه اروپا درحالی‌که کشورهای جنوب آسیب می‌بینند، کشورهای شمال شاهد رونق هستند. آنچه از این حاصل می‌شود فشار سیاسی عظیمی از سوی جنوب اروپااست تا بتوانند نوعی غرامت برای باقی‌ماندن در حوزه یورو به دست بیاورند. اما چنین

غرامتی در بلندمدت دوام نخواهد داشت. ❧ الکسیس سیریراس بر حقوق دموکراتیک در برابر تحمیل‌های اقتصادی پافشاری می‌کند. اما هم‌زمان بهای «غرامتی» را بالا می‌برد که وام‌دهندگان مجبورند بپردازند تا این کشور مقروض در جنوب اروپا دست از همه چیز برندارد او از حوزه یورو خارج نشود. آیا این استراتژی درستی است؟

خطای اصلی ریشه در تحمیل یک پول واحد بر جامعه‌ای نامهمگ و چندملیتی دارد؛ تحمیل یک رژیم پولی سفت‌وسخت بر کشورها و نظام‌های اقتصادی‌ای که نه‌تنها هیچ نفعی از آن نمی‌برند بلکه آسیب هم می‌بینند. یورو نمی‌گذارد کشورهای اروپایی از ابزارهای سیاست پولی برای متوازن‌سازی دوباره روابط خود با باقی جهان استفاده کنند

بله. دولت یونان باید تلاش کند بیشترین بهره ممکن را از اتحاد پولی و اقتصادی به دست بیاورد. هرچه نباشد این خود اتحاد پولی بود که بدون کوچک‌ترین دورنمایی از بهبود اوضاع در آینده، پنج سال ریاضت اقتصادی بر یونان تحمیل کرده است. ریسکی که در بلندمدت وجود دارد این است که یونان با وجود همه امتیازاتی که بتواند به دست آورد در حوزه یورو درمانده باقی بماند. حتی در خود سیریزا هم دو دسته وجود دارند: دسته اول، که وزیر اقتصاد سابق یانیس واروفاکیس نمایندگی‌اش می‌کند، معتقد است باید که در حوزه یورو باقی بمانند و تا جای ممکن از اروپا کمک دریافت کنند تا کشور را مدرن کنند. دسته دوم، همان‌طور که کوستاس لاپاوتساس اقتصاددان یونانی و استاد دانشگاه در لندن صورت‌بندی کرده است در عوض پیشنهاد می‌کند تا از حوزه یورو خارج شوند و نوعی استقلال پولی به دست آورند؛ چراکه در بلندمدت یورو مقررار بسیار سختی را تحمیل خواهد کرد و هیچ حمایتی از کشورهایی نخواهد شد که از اثرات منفی این «اصلاح» سریع سرمایه‌داری حوزه یورو و فرایند مدرن‌سازی آسیب خداهم دید.

❧ پس شما از دسته دوم حمایت می‌کنید؛ در کتاب «خرید زمان»، ایجاد پول واحد اروپایی را یک «خطای فاحش سیاسی» خوانده‌اید. نمادی از «فرایند مدرن‌سازی تکنوکراتیک» که به پیامدهای اجتماعی بی‌توجه است، چرا این‌طور است؟

خطای اصلی ریشه در تحمیل یک پول واحد بر جامعه‌ای نامهمگ و چندملیتی دارد؛ تحمیل یک رژیم پولی سفت‌وسخت بر کشورهای و نظام‌های اقتصادی‌ای که نه‌تنها هیچ نفعی از آن نمی‌برند

بلکه آسیب هم می‌بینند. یورو نمی‌گذارد کشورهای اروپایی از ابزارهای سیاست پولی برای متوازن‌سازی دوباره روابط خود با باقی جهان استفاده کنند. این در اصل ایجاد دوباره استاندارد طلا است، همان‌طور که پیش از جنگ جهانی اول وجود داشت. با استاندارد طلا، دولت فاقد ابزارهای لازم برای جلوگیری از به دردرسرافتادن مردم به‌خاطر وجود سطح پایین رقابت‌پذیری است. هیچ سیستم دفاعی ممکن وجود ندارد؛ تنها راه کاهش دستمزدها، کاهش حقوق مردم و غیره است. سیاست‌های پولی و اقتصادی واحد تصور آلمان را از ثبات پولی نشان می‌دهند. تحمیل چنین سیاست‌هایی بر نظام‌های اقتصادی متفاوتی مانند فرانسه و ایتالیا بی‌معناست.

❧ شما در کتاب خودتان نوشته‌اید که «الغای واحدهای پولی ملی و جایگزینی آنها با یک پول واحد بخشی از منطق چرخش بازار آزاد است که قصد دارد اقتصاد و بازار را از دست مداخلات سیاسی رها کند» و «عدالت بازار» را به‌جای «عدالت اجتماعی» بنشانند. ممکن است این را توضیح دهید؟

یورو در دهه ۱۹۹۰ «اختراع» شد، یعنی زمانی که کشورهای ثروتمند سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) متفق‌القول بودند که در تخصیص منابع اقتصادی از طرف دولت – به عبارت دیگر، فرایند دموکراتیک- زیاده‌روی شده است و باید جلوی آن گرفته شود. از چه راهی؟ سیاست‌های توازن بودجه.

آنچه پس از آن روی داد دوره‌ای بود از ادغام مالی در سراسر اروپا، که عقل سلیم بروکسل و صندوق بین‌المللی پول حکم می‌کرد دولت‌ها باید بالاتر از همه‌چیز بر این هدف متمرکز شوند. مشکل اینجاست که متوازن‌کردن بودجه پیامدهای منفی به همراه دارد، به‌خصوص اگر زمانی انجام شود که توانایی اخذ مالیات از ثروتمندان رو به کاهش باشد؛ این به معنی دولت «کوچک‌تر» است و در نتیجه خصوصی‌سازی خدمات عمومی و تأمین اجتماعی، که این خود به این معنی است که اثرات توزیع مجدد مداخلات دولت (با هدف عدالت اجتماعی بیشتر) به نفع عدالت بازار از بین می‌روند.

❧ شما نه‌تنها کارکرد حوزه یورو در شکل فعلی‌اش را به چالش می‌کشید بلکه مساوی‌دانستن یورو و اروپا و اروپاییسم را که در گفتمان عمومی مسلم فرض می‌شود نیز نقد می‌کنید. پاسخ شما به آنکلا مرکل چیست که مدام تکرار می‌کند «اگر یورو شکست بخورد، اروپا شکست می‌خورد»؟ مساوی‌دانستن یورو و اروپا فقط ایدئولوژی است. کارکردش پنهان‌کردن منافع بسیار معمول است. مورد آلمان این را نشان می‌دهد. بخش صادراتی که اقتصاد آلمان را می‌گرداند نیاز به بازار صادراتی دارد که نگذارد کشورهای واردکننده ارزش واحد پولی خود را به‌عنوان سازوکاری محافظتی در برابر کشورهای صادرکننده پایین بیاورند. در آلمان پول یک عقیده جرمی است؛ چراکه قلب سیاست اقتصادی و خارجه کشور است. آنکلا مرکل زن بسیار باهوشی است، اما هیچ احساس خاصی برای اروپا ندارد. در اصل، او هم می‌داند که مساوی‌دانستن یورو و اروپا چرند است.

❧ برخلاف آنانی که به هر قیمتی‌ای از یورو دفاع می‌کنند، صرف‌نظر از نتایجی که تاکنون داشته یا نداشته و نتایجی که می‌توان در آینده منتظرشان بود، شما ایدئتان را درباره «کنارگذاشتن یورو به‌عنوان یک پول واحد» پنهان نمی‌کنید و پیشنهاد نوعی برتسون‌وودز اروپایی‌۲ را داده‌اید. این پیشنهاد شامل چه خواهد بود؟ امروز با دو گزینه مواجه هستیم: خطاهای که مشکلات واقعی آغاز شدند.



حوزه یورو را وخیم‌تر کنیم، یا از بازگشت اروپا به نظامی بسامان با نرخ‌های ارز ثابت پشتیبانی کنیم که می‌تواند به‌صورتی اعطاف‌پذیر تنظیم شود و در نتیجه تفاوت‌های موجود میان جوامع اروپایی را به رسمیت بشناسیم و برایشان ارزش قائل شویم. پیش‌تر تجربه ترکیب دو سیاست پولی متفاوت را از سر گذرانده‌ایم، یعنی یک واحد پول «مرکزی»، پشتیبان و مرجع در کنار واحدهای پولی ملی که به آن متصل هستند. این دقیقا ماهیت برتون‌وودز بود. در دوره پس از جنگ، تا دهه ۱۹۷۰، این نظام به کشورهایی مانند ایتالیا و فرانسه اجازه می‌داد تا از نظر دستمزدها و سیاست‌های اجتماعی گشاده‌دستانه، اصلاح جهت‌گیری کلی اقتصادی که صرفا به سوی رقابت‌پذیری بیشتر بود و تنظیم تورم یا کسری بودجه دست به سازش‌هایی در داخل کشور بزنند- بیشتر از همه دربرابر احزاب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری. این یک نمونه است که چگونه می‌توانیم نظام‌های سیاسی متفاوت را مدیریت و درعین‌حال در اقتصاد بین‌المللی هم مشارکت کنیم. از سر اتفاق نیست که افراد بسیاری امروزه به این امکان فکر می‌کنند؛ برای مثال اقتصاددان یونانی کوستاس لاپاوتساس و وزیر اقتصاد سابق آلمان اسکار لافونتئ.

❧ شما در کتاب‌تان تأکید می‌کنید که این حرف به معنی لزوم برچیده‌شدن یورو نیست. در مورد یونان به چه صورت خواهد بود؟

مشارکت یونان در اتحاد پولی اروپا کار نمی‌کند.

نمی‌تواند دوام داشته باشد و نیاز به یک راه خروج دارد. اگر یونان بخواهد دست‌کم بخشی از کنترل دموکراتیک خود را بر اقتصادش به دست آورد و دیگر در حکم یک استان از آلمان نباشد، در نهایت مجبور خواهد بود از یورو خارج شود. یک راه‌حل می‌تواند ایجاد دوباره پول ملی خودش در کنار یورو باشد؛ مثلا حقوق‌های بخش دولتی و دیگر اشکال دستمزد ۲۰ درصد به یورو و ۳۰ درصد به‌صورت پول ملی انجام بگیرند؛

آن وقت بازار سازوکارهایی برای تنظیم دو واحد پولی خواهد داشت. این حرکتی کاملا بی‌سابقه نیست. شاید این تنها راه برای جلوگیری از ورشکستگی یونان باشد.

❧ اما به نظر می‌آید در بحث‌های عمومی تنها دو راه‌حل مخالف با هم وجود دارد، با ریاضت بیشتر و یا قصور در پرداخت بدهی‌ها...

درست است، حتی در جبهه یونان هم دراین‌باره زیاد صحبت نمی‌کنند؛ چراکه می‌خواهند تا حد ممکن از اروپا امتیاز کسب کنند. من با این استراتژی موافقم؛ اول از همه آلمان و فرانسه بودند که می‌خواستند یونان در حوزه یورو باشد، پس الان هم باید هزینه‌اش را پرداخت کنند. آنها مشکلات یونان را می‌دانستند – یعنی بنده‌نوازی سیاسی (clientelism) و فساد – و با این‌حال اجازه دادند عضو شود. چرا؟ چون در اواخر دهه ۱۹۹۰ یونان – که نمی‌توانست کاری کند تا از بازار خصوصی سرمایه‌بهره ببرد – از راه برنامه تعدیل ساختاری وابسته به انتقال [پول] از بروکسل بود. اما این دوره‌ای بود که کشورهای بزرگ اروپایی در حال تثبیت بودجه‌های خود بودند، درحالی‌که دیگران، برای مثال کشورهای حوزه بالکان، خواستار سرمایه مالی تازه بودند. فرانسه و آلمان با قبول یونان در حوزه یورو گمان می‌کردند که یونان به‌جای دریافت بارانه، پول قرض خواهد کرد.

بنابراین کمیسیون اروپا و برخی کشورها اجازه دادند بازارهای مالی فکر کنند که بدهی یونان به‌نوعی بدهی کل اروپاست؛ اما در سال ۲۰۰۹ و به دلیل وضعیت کلی اقتصاد، آلمانی‌ها اعلام کردند بدهی یونان فقط بدهی خود یونان است. این زمانی است که مشکلات واقعی آغاز شدند.

اندیشه

بازی زبان و وجود

رضا داوری در نشست یادروز

حافظ: فلسفه و شعر دو راه و دو امرند. هر دو تفکرند و هر دو به هم بسته‌اند. شاعران کمتر به فلسفه رغبت داشته‌اند اما من فیلسوفی را نمی‌بینم که به شعر رغبت نداشته باشد. شاعران می‌توانند به فلسفه توجه نداشته باشند، چنانچه حافظ که شاگرد صاحب دیوان بوده، شرح مواقف می‌خواند، شاید چنانکه می‌گویند مذاق اشعری در مدرسه‌ای که درس می‌خوانده، رواج داشته، اما کمتر به فلسفه علاقه‌مند بوده، البته او اطلاعات فلسفی داشت. در واقع حافظ متفکر بوده، اما فیلسوف نبوده است. ما از زندگی سعدی و حافظ موارد زیادی نمی‌دانیم، اما آنچه محرز است این است که حافظ دانشمند هم بوده است. من کم شاعری را می‌شناسم که در شعرش فلسفه باشد. شاید عرفان غیر از این نباشد. ما شاعران عارف داریم که شعر عرفانی می‌گویند، اما شعرشان عرفان نظری را مطرح نمی‌کند؛ بلکه شعرشان تجلی‌گاه حالات عارفانه‌شان است. فیلسوف بحث مفهومی می‌کند و اهل بحث است. چند شاعر ما این هنر را داشتند که به فلسفه رغبت نشان دهند و آن را در آثارشان بیاورند؟ ناصر خسرو، خاقانی و اقبال لاهوری از جمله شاعرانی‌اند که گرایش به فلسفه دارند. شعر، ما را درگرو می‌کند، یعنی چیزی به ما نمی‌افزاید. شعر معجزه بازی زبان و وجود است. وقتی می‌پرسیم آیا حافظ اهل فلسفه است یا نیست؟ نظر فلسفی دارد یا ندارد؟ دانشجوی فلسفه‌ای مثل من، باید شعرهایی را در نظر بیاورد که بوی فلسفه بدهد.

فلسفه تفکری است که از دوهزار و ۵۰۰ سال پیش تا به امروز تفکر غالب بوده است و بنایش نیز از همان اول آن بوده که تفکر اول باشد. اما لزومی ندارد شاعر حتما فیلسوف باشد. فلاسفه نکته‌های مختلفی درباره شعر گفته‌اند اما موضوع واحدی را بیان نکرده‌اند و نمی‌کنند. ارسطو سخنان گوناگونی درباره شعر دارد و به این موضوع می‌پردازد که شعر چیست. او پنج قیاس کرد و پنج مثال آورد و پنج



کتاب نوشت. در تقسیم‌بندی ارسطو پنج زبان داریم که عبارتند از سفسطه، خطابه، جدل، برهان و شعر. زبان فلسفه برهان؛ زبان علم، جدل؛ زبان سیاست، اقناع، تبلیغ و ترویج، خطابه؛ زبان ظاهربینی، سفسطه و زبان شعر، زبان مخیلات است. از این‌رو نمی‌توان برای مخیلات تعبیر مشخصی داشت. به عین حال فیلسوفی را ندیده‌ام که به شعر رغبت نداشته باشد. از دیگر سو شاعری که فلسفه بداند فیلسوفانه شعر می‌گوید. اغلب شاعرانی هم که به فلسفه روی می‌آورد، اگر چنین نبود شاعران به هیچ‌وجه نمی‌توانستند مدح بگویند. شاعرانی مانند حافظ توانایی این را دارند که هر چیزی را شعر کنند و بسرانند. شعر حافظ صورت و معنای یکسانی دارد. یعنی درون و بیرونش یکی است و با تأمل بر آن هریسار می‌توان مفاهیم جدیدی را از آن استخراج کرد. در شعر او مانند هر شعر مستحکم دیگری نمی‌توان الفاظ را از یکدیگر جدا کرد. لفظ در جای خودش در شعر نشسته و بنابراین مخاطب نیز نمی‌تواند صورت و معنا را از یکدیگر جدا کند.

منبع: ورسو

بررسی

فمینیسم وزندگی شهری

فضاهای شهری علاوه‌بر کالبد فیزیکی شامل جنبه‌های نمادین فرهنگی و اجتماعی نیز هستند که با روابط جنسیتی مردان و زنان در ساخت اجتماعی شهر ارتباط پیدا می‌کنند. در رشته جغرافیای اجتماعی، بسیاری از مطالعات انتشار یافته جدید، به تحلیل ارتباط میان فضا، جنسیت و جنس می‌پردازند. این بررسی‌ها جنبه‌های جدیدی از فضای اجتماعی را روشن کرده و از آن طریق تصویری از شهر ارائه می‌کنند که تاکنون در پژوهش‌های متداول کمتر مورد توجه بوده است. مقالات ۱۰گانه کتاب «شهر و جنسیت» از ابعاد گوناگون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و کالبدی شهر به این مسئله پرداخته است. ماریان ردن اشتاین در مقاله «چگونگی گسترش فمینیسم از سطح محلی به سطح جهانی و برعکس» به ویژگی‌های موج دوم فمینیسم و نقش مهم نظریه فمینیستی در تکوین راهبردهای سیاسی در سطح محلی، ملی و جهانی می‌پردازد و اینکه از نظریه‌های فمینیستی و راهبردهای سیاسی چه چیزی را می‌توانیم برای سیاست‌های شهری فرا گیریم؟

اولا ترلیندن که ویراستار این مجموعه است و مقدمه‌ای بر کتاب نوشته در مقاله‌ای با عنوان «مرد عمومی» و «زن خصوصی»: از گفتار تا عمل در جوامع غربی» ریشه‌های نگرش مدرن و اندیشه مدنی را که به ساختار و جزئیات این دو انگاره پیوند خورده توضیح می‌دهد. محدودیت اجباری زنان به زندگی در حوزه خصوصی، عنصر اساسی و تقریبا به‌طور کامل بررسی‌نشده اندیشه و مفاهیم روشن‌فکرانه دموکراسی را شکل داده است. انگاره‌های مرد عمومی و زن خصوصی تا پایان سده هجدهم در جوامع غربی پدید نیامدند. این انگاره‌ها محصول دوره‌ای از توسعه اجتماعی هستند که موجب تغییراتی بزرگ، هم در اقتصاد (فرایند صنعتی شدن) و هم در فرهنگ (تشکیل‌گیری فرهنگ بورژوازی) شد. ویژگی‌های فرهنگی و الگوهای رفتاری تنها وجهی نیستند که در این انگاره‌ها انعکاس یافته‌اند؛ دسترسی فیزیکی به فضا و شهر نیز از دیگر جنبه‌های آن است.

در مقاله «نقش فضاهای عمومی در شهرهای مساوات‌گرا» اورسولا پاراوینینی به بررسی مفهوم مرکزی «فضای عمومی» در شهر می‌پردازد. آیا این فضا در شهرهای امروز «مراکز خرید» محصور و کنترل‌شده است یا فضاهایی ناخوشایند در مناطق محرومی که از تائمنی رنج می‌برند؟ چگونه می‌توان برای اجتناب از قطبی‌سازی فرایند در شهرهای امروزی فضاهایی برنامه‌ریزی‌شده را تصور کرد که برخوردار از دسترسی آزادانه طیف متنوعی از افراد هر دو جنس و به دور از خشونت‌های ساختاری مردسالارانه است. اتفاقی که امروز در حال افتادن است را می‌توان روند این قطبی شدن دید: در اکثر شهرها قطبش اجتماعی، فقر و حاشیه‌نشینی روندی رو به افزایش داشته است، موضوعی که ناشی از دوربازشدن نیروی کار در بازار و تقویت ساختارهای قدرت اقتصادی در بستری از نوآوری فناوریانه و جهانی‌شدن اقتصاد است. در نتیجه آمیزه‌ای از این دو فرایند به‌وجود آمده است: جداسازی اجتماعی- فضایی و تجزیه ساختارهای شهری به قطعات کوچک.



مقاله بعدی «نمادهای جنسیت در معماری و طراحی شهری» نوشته کرسنتین دوروفرر است. او در این مقاله با وام‌گیری از ایده‌های لوکوربوزیه در فرایند هندسی‌کردن جزئیات معماری و شهرسازی قدیم و مدرن می‌پردازد. بناهای ساخته‌شده که مشخصات آنها ارتباطی با تقسیم جنسیتی نیروی کار ندارد و نیز تقلیدی از ویژگی‌های جسمانی مردانه و زنانه هم نیستند، به‌لحاظ جنسیتی کاملا خنثی به نظر می‌رسند. به‌ظاهر نشان‌دهنده وجود سلسله‌مراتبی نیستند باین‌حال، زبان نمادینی به قدمت سده‌ها، در بناها و به‌ویژه در شکل‌ها پنهان است. در میان این تقابل‌های دوگانه می‌توان به تمایز بین فضاهای درونی و بیرونی، مرکزی و حاشیه‌ای، بالایی و پایینی، عمودی و افقی اشاره کرد.

راشل کالس در مقاله «خوانش جنسیتی فضای شهری» با بررسی نظریه‌های مختلف در مورد مفهوم فضا، فراتر از خوانش اترنیکو از فضا، خوانشی سوژکتیو و مرتبط با نگاه مردم به محیط شهری ارائه کرده است. فضای شهری جدا از موجودیت جسمی و کالبدی‌اش، یک سرمایه مهم بوده‌اند. در این کشورها مشکلات زنان با سایر مسائل گره خورده و غلبه بر آنها بسیار دشوار است.

روت بکر در مقاله «زن سرپرست خانوار چه اشکالی دارد؟» به مسئله مشخص فقر در بین جامعه شهری و زنان می‌پردازد و تلاش می‌کند به این پرسش‌ها پاسخ دهد: چرا در مباحث بین‌المللی خانوارهای دارای سرپرست زن، تقریرنیز فقیران هستند؟ چرا خانواده‌ها با سرپرست زن به شکلی نظام‌مند با تبعیض روبه‌رو می‌شوند؟ و چگونه می‌توان با برنامه‌ریزی شهری و سیاست‌های توسعه به این نابرابری پایان داد یا دست‌کم از تأثیرات آن کاست؟

در مقاله «توسعه شهری پایدار، کیفیت زندگی و جنسیت» یک روش‌شناسی حساس به مسائل جنسیتی برای حل مضللات مربوط به کیفیت زندگی در سکونت‌گاه‌های شهری بررسی شده است. مقاله با بررسی برخی مفاهیم بنیانی در مورد توسعه شهری پایدار، شهرهای پایدار، جنسیت و جابه‌جایی در شهر» نوشته کریستین باوهاز وقل چکیده ادعای او در این مقاله این است: سازماندهی حمل‌ونقل نه یک بحث فنی بلکه بحثی متمرکز بر سازماندهی اجتماعی فضا و زمان است. اما قبل از توضیح مفهوم فضاهای شهری و جابه‌جایی و حرکت در شهر به توضیح مفهوم «پژوهش فمینیستی در توسعه پایدار» می‌پردازد و به متقدنان آن پاسخ می‌دهد.

بورلی ویلیس در مقاله «پیش به سوی شهری پایدار» خصوصیات چنین شهری را در قرن بیست و یکم توضیح می‌دهد. در چنین شهری باید استفاده از خودرو کمتر و «امکان قدم‌زدن» بیشتر باشد. این شهر باید سبز باشد. شهر پایدار باید بتواند الگوی کاربری خود را با سبک زندگی ساکنان خود – کسانی که زندگی شهری را به زندگی در دیگر جاهاتر جیح می‌دهند- هم‌آهنگ کند. شهر پایدار باید از طبیعت برای ساختن بناهای دوستدار محیط‌زیست بهره برد و بدین‌سان فضایی مناسب برای زندگی را بر انسان‌ها فراهم آورد. مقاله آخر این کتاب «شیهوهای حمل‌ونقل پایدار: جنسیت و جابه‌جایی در شهر» نوشته کریستین باوهاز وقل چکیده ادعای او در این مقاله این است: سازماندهی حمل‌ونقل نه یک بحث فنی بلکه بحثی متمرکز بر سازماندهی اجتماعی فضا و زمان است. اما قبل از توضیح مفهوم فضاهای شهری و جابه‌جایی و حرکت در شهر به توضیح مفهوم «پژوهش فمینیستی در توسعه پایدار» می‌پردازد و به متقدنان آن پاسخ می‌دهد.